



برلین - ۱۱ جولای ۲۰۱۸



خلیل الله معروفی

## تبصره بر "ردّ پای خراسان"

(قسمت اول)

من شخصاً درین اواخر آن قدر به مسائلی "زبان و زبان دری" - و شاید هم "زبانبازی و زباندرازی" - آغشته گشته ام، که به ندرت فرصت دست میدهد، تا به نکات دگر بپردازم؛ چه رسد به موضوعات سیاسی و تاریخی. مگر مطالعه مقاله "ردّ پای خراسان" در صفحه ۱۰ جولای ۲۰۱۸ "آریانا افغانستان آنلاین" از قلم وطندار بسیار عزیز ما از آن سر دنیا؛ و از دنیای جدید و زنده ای به نام "آسترلیا" و متروپول زیبایش "سدنی":

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sharif\\_hakim\\_rad\\_e\\_paaye\\_khoroasaan.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sharif_hakim_rad_e_paaye_khoroasaan.pdf)

بر آنم بُرد و سُپرد، تا لحظاتی خود را به تاریخ و جغرافیای تاریخی و وطن مصروف بسازم. آن عزیز گرامی؛ اعنی آقای "شریف حکیم"، که اشعار نغز و گوارایش واقعاً دلها را مینوازد و تازه میسازد، بعضاً مقالاتی هم مینویسد و تا جایی، که صفحات گزین "آریانا افغانستان آنلاین" اجازه میدهد، همه مطالب ایشان را مطالعه کرده ام.

جناب حکیم طی نوشته فوق از بی مهری بعض وطنداران ما گله سر داده است، که ضمن مقالاتی بی پای و سر، پای از گلیم واقعیت‌های تاریخی دور گذاشته اند. آن جناب جمله ای را از نوشته کدام وطندار ما از فیسبک - که خود عالم عالم و به اصطلاح زنان نازنین کابلی "کان گپ" است - بدین مضمون نقل کرده است:

«جغرافیای موجود زیستگاه ما پیش از نامگذاری افغانستان هیچگاه خراسان نامیده نشده و به نام خراسان هیچگاه کدام دولت و یا ساختار مشابه دولت را در خاطره ندارد.»

از چار دهه تمام، که با کارستان شوم "خلق - پرچم" آغاز یافت، و افغانستان عزیز را توپ فوتبال ابرقدرتهای سلطه‌گستر قرار داد، وطن و مردم ما تا به حال، به حال نمی‌آیند. لیل و نهار ای را، که درین مقطع زمان بر وطن و وطنداران ما نازل شده است، بسا مبادی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را درین سرزمین دگرگون ساخته است. ارزشهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ما رنگ دیگری به خود گرفته اند. این فضای آشفته به

یقین زمینه مساعدی را برای دشمنان و بالخاصه همسایگان بدسگال ما آماده ساخته است، تا سر تا پای و از الف تا یای بنیاد این سرزمین را متزلزل ساخته بروند.

در چنین شرائط نابسامان، افغانها هر سر و بل خیال شده اند و هرکس به اصطلاح به دهل خود میدرنگانند. ازین میانه افراطیان و ایادی بیگانه بیشتر دست بکارند و با این همه کارروائی‌های ناروا، کار و وظیفه و حتی رسالتی دگر ندارند، به جز ویران ساختن بنیاد این وطن و واحد جغرافیائی مقدّسی به نام "افغانستان"، که همه وطنخواهان دلسوخته بدان دل بسته اند. بدون هیچ واهمه و تردیدی باید گفت، که بعضی کسان از این قوم و آن قوم، طبق فرمان بادران خود بر طبلِ نفاق و شقاق مینوازند. در چنین وضع ناهنجار و وخیمی، وظیفه کارفهمان و اهل معرفت است، تا جهت عبور ازین ورطه مخوف و مخوف، پیشوا و رهنمای توده های مردم باشند و توطئه های دشمنان را خنثی بسازند. اما رویدادها عکس قضیه را میرسانند.

درینجا یک نکته را برجسته باید ساخت، که تمام این کشمکشها و کلمکل‌ها زاده افکار آلوده و ناسالم عده ای از به اصطلاح چیزفهمان ماست، ورنه توده های عظیم مردم ما، از هر قوم و تبار و دین و آئین و مذهب و مشرب و منطقه ای، که هستند، قرن‌ها و هزاران سال؛ و به عبارت دیگر سده‌ها و هزاره‌ها، در پهلوی هم زیسته و در غم و شادی یکدگر شریک بوده اند. و چه خوب است، که مردم عادی و بی ریاء و به اصطلاح قدیم کابلی "چاندی مسلمان" ما از این همه تبعیض و نفاق و تعصب بری و برکنارند. و اگر چنان نمیبود، با این همه لیل و نهار هولناک دیرپای، هر سرزمین دگر به جای افغانستان، از هم میپاشید و خاکش را باد میبرد. ضمن یکی از مقالات بسیار قدیم جمله ای بدین مضمون نوشته بودم، که:

«اگر به زعم والاجنابان به اصطلاح "روشنفکر" باشد، همین لحظه وطن را به حساب قومی خطکشی کرده، توته توته میکنند.»

اما یکدلی و همنوائی مردم ماست، که تضمین و ضامن بقای این خاک پاک است و تا چنین است، افغانستان عزیز همچنین پاینده و باقی خواهد ماند!!!

بر نوشته آقای حکیم میخوام در دو زمینه تبصره نمایم:

۱- یکی نکاتی، که به خود مقاله آن عزیز ارتباط میگیرد

۲- و دگر در مورد "خراسان" - و نتیجه گیری از آن

در قدیم ممالک به مفهوم امروزی آن وجود نداشتند، که سرحدات مشخص و ثابت و محفوظ داشته باشند. در آن زمان قلمروها وجود داشتند، که ساحة شان فوق العاده سیال - خواه ساحات و مناطق محروسه و خواه بدنه اصلی - بود و با درجه سیطره و قدرت زمامداران و سلاطین، بزرگتر و یا کوچکتر میشدند. خراسان هم در تمام ادوار دارای عین ساحة و وسعت نبوده است. و این، که مؤرخان و جغرافیه‌نگاران مختلف در ادوار مختلف، بزرگی ساحة آن را متفاوت از هم می‌آورند، در واقع هرکدام ساحة و وسعت این قلمرو را در زمان خود شرح میدهند.

۱ - در مورد "خراسان" و "خراسان بزرگ"، که در زبان و قلم ایرانیان زیاد به کار میرود، باید گفته شود، که این تشخیص و تقسیم‌بندی کاملاً خیالی هم نیست. چون خراسان در دو معنای خاص و عام به کار رفته است؛ یکی نام ولایتی و دیگری نام کشوری. منطقه و ولایت شرقی فارس در متون تاریخی مُدام به نام "خراسان" یاد شده است؛ و وجه تسمیه آن از زبان پهلوی، خود مؤید مدعاست. اما وقتی "خراسان قدیم" و "خراسان تاریخی" و یا "خراسان بزرگ" گوئیم، مراد از سرزمین و قلمرو وسیع "خراسان" است، که ولایت خراسان فارس را نیز در تمام ادوار دربر میگرفت. از بهر مثال در دوره ای از سلطنت محمود غزنوی، پسر ارشدش، ابوسعید مسعود، "سپهسالار خراسان" بود، که در تأریخ بیهقی مذکور است. و یا نظر به همین کتاب، در زمان سلطنت مسعود غزنوی - مسعود اول - "سپهسالار خراسان" کسی به نام "آسفتگین" یا "آسفتگین" بوده، که با القاب "حاجب آسفتگین غازی" یاد میشده است.

## ۲ - قوم - ملت:

"قوم" و "ملت"، هر دو عربی اند. "ملت" در نزد اعراب و در ترمینولوژی قرآنی، به معنای "کیش و دین و آئین" به کار رفته است. چنان، که در قرآن از "فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا؛ یعنی "از دین ابراهیم راستکار پیروی کنید."، سخن به میان آمده است.

وقتی در سنین پنج شش هفت ساله قرار داشتیم، کلانها مُدام در گوش ما میچکاندند، که در برابر سؤالات ذیل، چنین جواب بگوئیم:

- بنده کیستی؟ - بنده خدا

- اُمت کیستی؟ - اُمتِ محمد رسول الله

- دوستار کیستی؟ - دوستار چار یار باصفا

- ملت از کِه داری؟ - از ابراهیم خلیل الله

و ما اطفال وقتی با خود میبودیم، همین سؤال و جواب را با همدگر تمرین میکردیم.

قسمی، که آمد، "ملت" به حساب عربی اصلاً در معنای "دین" است و اعراب در عوض "ملت" کلمه "اُمت" را به مفهوم "ملت" مامردم استعمال میکنند؛ چنان، که "ملل متحده" را "اُمم متحده" گویند. و از شجره عربی کلمه "ملت"، که بگذریم، این مقوله به مفهوم امروزی از "نیشن" و "ناسیون" - Nation - فرنگی، وارد ترمینولوژی سیاسی - اجتماعی ما گردیده است. همان قسمی، که مثلاً در زبان انگریزی از Nation کلمه وصفی National و از آن کلمه Nationality را ساخته اند، به پیروی و تأسی از آن، مقولات "ملت و ملی و ملتیت" داخل ترمینولوژی زبانهای رسمی ما گردیده است؛ و آن دقیقاً بدین مفهوم:

- ملت: دربرگیرنده کلّ اتباع یا باشندگان یک کشور است - شامل تمام اقوام ساکن آن.

- ملی: صفت نسبی از "ملت" و در معنای "آنچه به کلّ ملت تعلق دارد".

- ملتیت: دقیقاً در معنای "انتساب به یک ملت" و "تعلق ملی" ست.

مثال برجسته مقوله "ملیت" را در "پاسپورت و تذکره و کارت هویت" می‌بینیم. چه وقتی در پاسپورت از "ملیت" یا به حساب انگریزی "نشلتی"، تذکره می‌رود، "تعلق ملی" حامل یا دارنده پاسپورت را نشان می‌دهد. و اگر باز هم اندکی به صرف عربی توجه کنیم:

آنچه از یک "کلمه وصفی" و پسوند "یت" ساخته شود، به نام "مصدر جعلی" و یا "مصدر مجعول" یاد می‌گردد. مثلاً از "مدیر - مدیرت"؛ از "مسئول - مسؤولیت"؛ از "موظف - موظفیت"؛ از "مكلف - مكلفیت"؛ از "مُعاف - معافیت"؛ از "موجود - موجودیت" و ....

جناب حکیم، وقتی "ملیت پشتون" یا "ملیت‌های غیر پشتون" مینویسد، فکر کنم، که حتماً "ملیت" را به مفهوم "قوم" به کار برده است. جهت توضیح موضوع علاوه بر شرحی، که در سطور بالا آمد، مراتب آتی را نیز تقدیم ایشان می‌کنم:

استعمال "ملیت‌ها" بار اول در تاریخ، در زمان موجودیت دولت "اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی" به میان آمده بود، چون آن "کشور" را مجمع و یا مجموعه ای از ممالک مختلف سوسیالیستی تشکیل داده بود. در ترمینولوژی ایشان برای تشخیص و تفریق "ملل مختلف شامل این مجموعه فدراتیف" از همدیگر، اصطلاح "ملیت‌ها" را وضع کردند؛ چنان، که "ملیت تاجک" می‌گفتند و "ملیت قزاق" و "ملیت قرغز" و "ملیت ازبک" و "ملیت ترکمن" و قس علی هذا. یعنی چه؟؟؟

یعنی، که با ذکر هر "ملیت"، تمام "ملت و تعلق ملی همان کشور سوسیالیستی" تمثیل میشد. مثلاً "ملیت تاجک"؛ یعنی "تمام باشندگان تاجکستان" و "ملیت ترکمن"؛ یعنی "تمام اتباع ترکمنستان" و "ملیت چین"؛ یعنی "تمام مردم چین یا چینستان" و غیر هم. که سرانجام تمام این ملیت‌ها جمعاً در "ملت جماهیر اشتراکی شوروی" ذوب و مُدغم گردیده بودند. پس استعمال "ملیت‌ها" برای "اتحاد شوروی" آن زمان، کاملاً درست بود و آن به شرحی، که گذشت.

این نکته در مورد بعض کشورهای دیگر مثلاً ممالک اروپائی هم صدق میکند، که کارگران ممالک مختلف را در خود جای داده اند. مثلاً در المان کارگران تُرکی و اسپانیائی و یوگوسلاوی و یونانی و غیر هم به حیث "کارگران مهمان" مصروف کار بودند. پس استعمال "ملیت" برای این اقلیتهای مجزا و بیگانه از "ملت المان"، کاملاً بجای و جائز بود. و یا همین حالا، که ممالک اروپائی، میزبان ملیونها پناهنده ممالک مختلف جنگدیده و آفتزده میباشند، استعمال مقوله "ملیت" برای منسوبان پناهگزین ملت‌های مختلف نیز کاملاً مُجاز است. اما:

اما در کشور عزیز ما چنین تقسیم‌بندی بی‌صادق نیست، چون در افغانستان فقط یک "ملت" وجود دارد، که خود "ملت افغان" یا "ملت افغانستان" است و همین ملت است، که متشکل از اقوام مختلف ساکن این وطن میباشد. مؤکداً باید گفت، که برای مملکت عزیز ما استعمال اصطلاح "ملیت‌ها" جهت تشریح "انتساب قومی" اتباع آن، خلاف تعامل اجتماعی و ناجائز است. درینجا فقط و فقط استعمال مقوله "اقوام" صادق است و بس؛ یعنی

قوم هزاره، قوم ترکمن، قوم ازبک، قوم تاجک، قوم پشتون، قوم بلوچ و غیرهم!!!

به حیث جمله معترضه میخوام تذکر بدهم، که مقوله‌هایی چون "ملت و ملی و ملیت و دولت و سیاست و وزارت و کابینه و پارلمان و قوه اجرائیه و قوه مقننه و قوه قضائیه و هزاران دگر" همه از فرهنگ و تمدن اروپائی اقتباس شده اند. در قدیم این مقولات - اگر احياناً وجود هم داشته بوده باشند - در مفهوم دگر استعمال میشده است. از بهر مثال مقوله "سیاست" در ده قرن پیش وطن ما و در دوره غزنویان در معنای "تنبیه" و "تسوق دادن" و ... پنداشته میشد، که باعث عبرت مردم گردد. استاد ابوالفضل بیهقی در کتاب مشهور خود - "تاریخ بیهقی" یا "تاریخ مسعودی" - طی نقل داستان "فیلبان و خرمابنان" (درختان خرما)، از عدالت امیر عادل سبکتگین - پدر سلطان محمود غزنوی - به بارنامه یاد کرده و مقوله "سیاست" را در همین مفهوم به کار میبرد.

بعد ازین تبصره‌های جانبی، که هدفی دیگر نداشت، به غیر از تشریح و تبیین بعض مقولات، میگذرم به اصل موضوع:

آقای شریف حکیم با ارائه مطالبی از "تاریخ افغانستان بعد از اسلام"، اثر برجسته مؤرخ نامدار وطن، پوهاند علامه عبدالحی حبیبی، نکاتی را از صفحات مربوط به خراسان نقل میکند؛ و کاش آن عزیز تمام فصل خراسان را، که پوهاند حبیبی از صفحه ۱۴۰ الی ۱۴۷ آورده است، نقل مینمود.

استاد حبیبی در وجه تسمیه "خراسان" از چند بیت فخرالدین گرگانی از داستان "ویس و رامین" - که در زمان طغرل سلجوقی و در سال ۴۴۵ هـ ق به نظم درآورده است - استمداد میکند. درینجا بهتر میدانم، که تمام هر پنج بیت مربوط را از داستان "ویس و رامین" نقل کنم، تا شأن نزول کلمه "خراسان" از زبان پهلوی کاملاً روشن و آشکاره گردد:

خوشا جایا! بر و بوم خراسان      درو باش و جهان را، میخور آسان  
زبان پهلوی هر کو، شناسد      خراسان آن بود، کز وی خور آسد  
"خور آسد" پهلوی باشد، "خور آید"      عراق و پارس را خور، زو بر آید  
"خور آسان" را بود معنی، "خور آیان"      کجا از وی خور آید، سوی ایران

چه خوش نام است و چه خوش آب و خاک است

زمین و آب و خاکش، هرسه پاک است

فخرالدین گرگانی، که علی‌الظاهر بر دستور زبان دری و پهلوی، هردو مسلط بوده است، وجه تسمیه کلمه "خراسان" را از زبان پهلوی به دست میدهد. بدین حساب "خور آسان" کلمه پهلوی ست، که مُعادل دری آن را "خور آیان"؛ یعنی "مشرق" یا "آفتاب برآمد" باید شمرد. استاد اعظم شعر دری، ملک الشعراء غنصری بلخی، طی قصیده غزائی در یک صد و هشتاد بیت، در وصف سلطان محمود غزنوی و شرح غزواتش در هند، چنین به سخن شروع میکند:

ایا شنیده هنرهای خُسروان، به خبر

بیا ز خُسرو مشرق عیان ببین تو هنر

"خسرو مشرق"؛ یعنی "پادشاه خراسان".

باید گفت و چنان، که یکبار گفته هم شد، که قلمرو و حدود و ثغور خراسان در تمام ادوار و زمانه‌های موجودیتش، یکسان نبوده است؛ زمانی وسعتی بزرگ داشته و بعد منقبض گشته است. حکیم فرخی سیستانی، شاعر بزرگ دیگر وطن به جان برابر ما، ساحه قلمرو سلطان قهار غزنه، محمود، را ضمن قصیده ای این طور ترسیم میکند:

چه روزافزون و عالی دولت است، این دولت سلطان

که روزافزون بدو گشته ست، ملک و ملت و ایمان

تو داری از کنار گنگ، تا دریای آبسکون

تو داری از در گرانج، تا قُزدار و تا مُکران

ز ایرانی چگونه شاد خواهد بود، تورانی

پس از چندین بلا کامد، ز ایران بر سر توران

(صفحات ۲۵۳ و ۲۵۷ دیوان حکیم فرخی سیستانی، چاپ داکتر دبیر سیاقی، چاپ چارم، ۱۳۷۱)

"گنگ" مراد از "دریای گنگا"ی هندوستان است و "دریای آبسکون" مراد از "جهیل کسپین"، که به نام "جهیل آرام" نیز یاد میشود - "آبسکون" در اصل خود "آب سکون" (یعنی "آب ایستاده") بوده است، که بعداً کسره اضافه از آن ساقط گردیده.

"گُرانج" شهری بوده تاریخی در کنار "جهیل ارال" - مَصَبِّ سیحون و جیحون یا سردریا و آمودریا - که به نام "اورگنج" نیز یاد شده است. و "قُزدار" - یا "قُصدار" - و "مُکران" منظور از بلوچستان است، در ساحل اوقیانوس هند. "قُزدار" همان شهر زادگاه "رابعه بنت کعب قُزدار" بلخی - یا "رابعه بلخی" ست. و "قُصدار" مُعَرَّب "قُزدار" است.

در بیت سوم "ایران" در مقابل "توران" استعمال شده است و "ایرانی" به مقابل "تورانی". درینجا به صراحت و با تأکید هرچه تمامتر باید گفت، که:

نه "ایران" درین بیت به مفهوم امروزی کشور "ایران" است و نه "ایرانی" به مفهوم تبعه این کشور!!! درینجا حکیم فرخی سیستانی، "ایران" را به مفهوم "سرزمین آریین‌ها" یا "آریانا" به کار بسته است. و وقتی از "ایرانی" سخن میگوید، مرادش از باشندگان سرزمین اصلی و مبدأ آریین‌ها بوده است. پس "ایرانی" در برابر "تورانی"؛ یعنی "آریائی" در برابر "توریائی".

از خلال اشعار منقول از قدما به نکوئی دریافتیم، که شعرای بزرگ زبان دری، نه تنها به مدح و پرورش لطف سخن همت گماشته اند، بلکه بر بسا نکات مبهم تاریخی و جغرافیائی و حتی شرح و تبیین مسائل زبانی هم روشنی انداخته اند.

(ختم این قسمت)

